





هادى الأمم

سیرى در سیره و کلام امام على النقى عليه السلام



عنوان: هادی الأُمم
تنظیم و تولید: اداره تولیدات فرهنگی
نویسنده: نعیمه استیری
ارزیاب علمی: حجت الاسلام والمسلمین جواد محدثی
ویراستار محتوایی: سید منصوره رضوی
ویراستار زبانی و صوری: سمیرا علمدار علی اکبری و راضیه حقیقت
طراح گرافیک: رضا نبی زاده
ناشر: معاونت تبلیغات آستان قدس رضوی
چاپخانه: مؤسسه فرهنگی قدس
تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه
نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۶
نشانی: حرم مطهر رضوی، صحن جامع، ضلع غربی، بعد از
باب الهادی (علیه السلام)، مدیریت فرهنگی صندوق پستی: ۳۵۱ - ۹۱۷۳۵
تلفن: ۰۵۱ - ۳۲۰۰۲۵۶۷

فهرست

۶	مقدمه
۹	سرچشمه نور
۱۲	در توبه را بکوب
۱۵	ناقه صالح کجا و ناخن ولی خدا کجا!
۱۷	معجزه در جواب شعبده
۲۰	در مقابل امام ساکت باش!
۲۲	سپاهی از ملایک
۲۵	بهشت؛ میهمان بیغوله
۲۷	جرعه ای از کوثر روضه امام هادی علیه السلام
۳۰	کلام آخر
۳۲	کتابنامه
۳۳	مسابقه فرهنگی هادی الأمم



سلام و صلوات خداوند بر سلالهٔ پاکان و اجداد طاهرشان...
سلام بر رسول خدا ﷺ، سرچشمه و بهانهٔ خلقت و برترین و
اولین آن.

درود خدا بر رحمت و اسعده اش و شعاع پرتالو عظمتش.
و سلام بر امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام نفس و جانشین او و
درود خداوند بر آن دو سرور.
سلام بر فاطمه علیها السلام، کف علی و دخت یگانه پیامبر خاتم و سلام
بر حسن و حسین علیهم السلام.

سلام بر ذریهٔ پاک حسین علیه السلام و سلام بر خاتم اوصیا،
امام العصر و الزمان، حضرت بقیه الله الاعظم ارواحنا له الفداه.
آری، این است هفت‌سین مقدس نیکومذهبان عالم که در شب
آغاز سال در مجلس ذکر فضایل اهل بیت علیهم السلام، برای عرض ارادت
و ادب به ساحت مقدس ابن الرضا، حضرت امام علی النقی علیه السلام و
به طمع هدایت هادی بر سفرهٔ هفت‌سین ولایت و امامت جرحه‌نوشان
کوثر، مصیبت‌زده زانو می‌زنند و در سوگ امامشان سال نور را معطر به
نام زیبای «هادی علیه السلام» و منور به انوار بی‌مثال ایشان آغاز می‌کنند؛



در حالی که امید بسته‌اند به زیارت «رَبِّیعُ الْأَنَامِ»،^۱ حضرت ولی عصر (عجل الله تعالی فرجه) .

بر سجاده عبادت، نوری به سجده سر می‌ساید که ملائک آسمان و زمین «سُبُوحٌ قُدُّوسٌ» می‌گویند. چشم‌های فراخ فرو بسته از عظمت پروردگار و ابروان گشاده‌اش می‌لرزد و به پهنای چهره دل‌گشایش اشک‌ریزان است.

گرچه در بند عسکریون اسیر باشد، چه باک؟! ... شیر در زنجیر هم شیر است. اکنون بیا همچون موسی بن عبدالله نخعی نزدیک‌تر شویم. اصلاً چرا نزدیک؟! بیا دست به دامنش بزنیم و متوسل شویم. موسی از شیعیان امام‌های (علیهم‌السلام) است.

گوش کن! صدای تسبیح مولای ما امام‌های (علیهم‌السلام) است:
«سُبْحَانَ مَنْ هُوَ دَائِمٌ لَا يَسْهُو سُبْحَانَ مَنْ هُوَ قَائِمٌ لَا يَلْهُو سُبْحَانَ مَنْ هُوَ غَنِيٌّ لَا يَفْتَقِرُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ»^۲

به خدا سوگند، داوود نبی ساعت‌ها بر این در می‌ایستد تا صوت امامش را به گوش جان گیرد!

نزدیک بیا! پشت سرش مأموم باش و هرچه می‌کند، بی‌چون‌وچرا تبعیت کن که منش این خاندان (علیهم‌السلام) ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ﴾^۳ است؛ یعنی هیچ حرف و حرکتی را مستقل از خدایشان نخواهی یافت: ﴿إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾^۴

نماز را که سلام دادند، زبانت را به ادب بچرخان، اذن بگیر و چون موسی بن عبدالله نخعی تکرار کن: «مولای من! کلماتی به من بیاموزید تا در زیارت شما به زبان جاری سازم. نکند در بیان مقامات شما به تفسیر به رأی دچار شوم و سخن بیهوده به زبان آورم یا به قصور یا غلو دچار شوم!»

۱. از القاب امام عصر (عجل الله تعالی فرجه) که در یکی از زیارت‌نامه‌های ایشان آمده است (محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۲، ص ۳۸۵).

۲. سعید بن هبته الله راوندی، الدعوات، ص ۹۴.

۳. نجم، ۳.

۴. نجم، ۴.



آری، این یاری خداست و مهر و رحمت رسول الله ﷺ و عنایت و شفقت امام که آیندگانی چون من و تو را رها نکرده‌اند و به واسطهٔ اصحاب مؤمن خود، پیام‌رسان ما شده‌اند به امر عظیم هدایت:

غسل کن ای موسی! چراکه بر درگاه پاکان، پاکان راه می‌یابند....

به درگاه که رسیدی، شهادتین را به زبان جاری کن... و چون به حرم داخل شدی، بایست و سی مرتبه تکبیر بگو.

آرام و مطمئن و مؤدب و یکدل، قدم به قدم پیش رو؛ پس دوباره بایست و باز سی مرتبه تکبیر بگو. نزدیک که شدی، قلبت از عشق می‌سراید و هیبت امام آن را به تلاطم می‌افکند. آن وقت باز هم تکبیر بگو؛ ولی این بار چهل مرتبه. اکنون وقت آن رسیده است که اقرار کنی و دست ادب بر سینه بگذاری: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ النَّبُوَّةِ وَ مُؤَظِّعِ الرِّسَالَةِ وَ مُخْتَلَفِ الْمَلَائِكَةِ وَ مَهِيْطِ الْوَحْيِ وَ مَعْدِنِ الرَّحْمَةِ...»^۱

حسین ابوالعلاء از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که حضرت با دست بر پشته‌های پوستی درون خانه زدند و فرمودند: «ای حسین، خانه‌های ما محل هبوط ملائک و جایگاه وحی است.» باز با دست خود بر چند پشته زدند و فرمودند: «این‌ها پشته‌هایی است که بسیار اتفاق افتاده که ملائک بر آن‌ها تکیه کرده‌اند و گاهی شده که پَرهای کوچکشان اینجا ریخته است و ما آن‌ها را برچیده‌ایم.»^۲

آری! خانه‌های اهل بیت علیهم السلام جایگاه مقام نبوت است و محل عبور و مرور ملائک.

۱. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۷ تا ۶۱۸؛ عباس قمی، مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره.

۲. نک: محمد بن حسن صفار، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد ﷺ، ج ۱، ص ۹۰.



سِرِّ حَسَنَةِ عَمَلِ

از خانه بیرون آمد. رنگ زرد فرزندانش و پرس و جوهای همسرش کلافه‌اش کرده بود. چند روزی می‌شد که غذای درست و حسابی نخورده بودند و گرسنگی تاب و توانشان را برده بود.

در این سال‌ها، فقر امانش را بریده بود. انجام کارهای سخت هم او را بی‌نیاز نمی‌کرد. دستمزدی که روزانه می‌گرفت، خیلی کمتر از مخارج زندگی‌اش بود. دلش می‌خواست به خدا شکوه کند از بار سنگین مشکلاتش، از گرسنگی فرزندانش و از خواسته‌های همسرش که قدرت اجابتش را نداشت.

اطراف را می‌نگریست و آرام و مردد قدم برمی‌داشت؛ اما نمی‌دانست به کجا برود و از چه کسی قرض بگیرد و اصلاً چگونه باید قرض را پس بدهد؟!

نسیمی معطر قلبش را نواخت. سرش را بالا آورد. نزدیک خانه ولیّ خدا بود. لبخندی زد: «آب در خانه و ما گرد جهان می‌گردیم...!» چه باک از دست نیازی که به‌سوی امامش دراز شود؟!

قدم‌هایش دیگر نمی‌لرزید و تردید از دلش رفته بود. با خودش آنچه قرار بود به امام بگوید، مرور می‌کرد: «به نزد امام می‌روم و شکایت فقر و نیازمندی‌ام را به محضرش می‌برم و از او می‌پرسم چرا



خداوند در نعمتش را به رویم نمی گشاید؟!»

اذن دخول گرفت و داخل شد. سلامی کرد و در مقابل علی بن محمد علیه السلام زانو زد. با چشم هایش شروع به عبادت کرد. چه قامتی! چه صورتی! دلش باز شد و غم از دلش بیرون رفت. یادش رفته بود برای چه خدمت مولایش آمده است. از خودش می پرسید: «چه می خواستی؟! چه عرضی داشتی؟» که صدای زیبای حضرت به خودش آورد: «ابوهاشم!»

لکنت گرفته بود: «مولای من!...»

- کدامیک از نعمت های خدا را که به تو عطا کرده، می توانی شکر گویی؟

اسیر سؤال فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله شده بود. راه پس و پیش نداشت. حیران مانده بود تا چه پاسخ گوید! داشت یادش می آمد که برای چه آمده است. ضعف و ناتوانی اش را به یاد آورد که دوباره مولایش فرمود: «او ایمان را روزی تو کرد و به سبب آن آتش را بر تو حرام ساخت.»

دلش قرص شد. یادش آمد که چقدر مولایش امام هادی علیه السلام را دوست می دارد و اجداد او را نیز چون او!

آنچه از محضر اهل بیت علیهم السلام شنیده بود، به یاد آورد: پیامبر صلی الله علیه و آله به امام علی علیه السلام فرمودند: «خدای مهربان بر خویشتن سوگند خورده و لازم دانسته است که هرگز علی و شیعیان و دوستانش را به آتش عذاب نکند.»^۱

آری، چه نعمتی است محبت مولایش که بهشت را برایش تضمین می کند. باز هم آقایش نعمت می شمرد:

و تو را عافیت داد بر طاعت خود و به تو قناعت عطا کرد تا تو را از ریختن آبرویت حفظ کند... ای ابوهاشم! دیدم قصد شکایت داری، خواستم نعمت های را به یادت آورم. حالا این صد دینار را بگیر و فرزندان را سیر کن.^۲

۱. سید احمد مستنبط، قطره ای از دریای فضائل اهل بیت علیهم السلام، ج ۲، ص ۲۴۳.

۲. نک: محمد بن علی بن بابویه، أمالی الصدوق، ص ۴۱۲ و ۴۱۳.



آری، قناعت داشت تا نکند نزد غیر خدا آبرویش برود و اکنون انعام مولایش را در میان انگشتانش می‌فشرد. چه عزتی والاتر از اینکه ریزه‌خوار سفره مولایش امام‌هادی علیه السلام باشد؟!

راستی! چه نعمتی نیکوتر از ولایت اهل‌بیت علیهم السلام است؟!
امام صادق علیه السلام در تأویل آیه ﴿ثُمَّ لَتَسْأَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾^۱ فرمودند: «نعمتی که قطعاً از شما در باره‌اش می‌پرسند، نعمت ولایت ما اهل‌بیت علیهم السلام است.»^۲

مولای من! به پیشگاهتان این‌گونه عرض ارادت می‌کنم: «وَ خُزَّانَ الْعِلْمِ وَ مُنْتَهَى الْحِلْمِ وَ أَصُولَ الْكَرَمِ وَ قَادَةَ الْأُمَمِ وَ أَوْلِيَاءَ النَّعَمِ.»^۳
در کافی شریف می‌خوانیم:

خداوند ما را آفرید، خلقت ما را نیکو قرار داد، ما را صورتگری کرد و نیکو صورتگری کرد و ما را دیده خود در میان بندگان قرار داد [تا شاهد و ناظر اعمال و رفتار آنها باشیم]، زبان گویای خود قرارمان داد [تا معارف و حلال و حرامش را برای آنها بیان کنیم]، دست رحمت و رأفت خود قرار داد که بر سر بندگانش گسترده است، وجه خود قرار داد [که به واسطه ما به‌سوی خداوند توجه کنند] و ما را دری قرار داد که به [علم و ایمان و اطاعت] او دلالت کند و نیز ما را گنج‌های علم و معرفت و رحمت در آسمان و زمینش قرار داد. به برکت ما درخت‌ها بارور شده و میوه‌ها رسیده و چشمه‌ها و رودها جاری شده و باران از آسمان باریده و گیاه از زمین روئیده است و به عبادت ما خداوند عبادت شده است و اگر ما نبودیم، خداوند پرستش نمی‌شد.^۴

سلام بر شما ولی نعمتان!

۱. تکاثر، ۸.

۲. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱۰۸، ص ۳۲۷.

۳. محمدبن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۰؛ عباس قمی، مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره.

۴. محمدبن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۴۴.



حَسْبُ قَبْرِكَ الْكَوْبُ

داستان ساده‌ای دارد مسئلهٔ توبه.

قصه از جایی آغاز می‌شود که بنی‌اسرائیل تا دروازهٔ بیت‌المقدس پیش آمدند و فقط بایک هجوم دیگر، بر دشمنان خدا پیروز می‌شدند؛ اما فتنه دوباره کار خودش را کرد: فتنه‌ای برای بی‌آبروشدن و بی‌غیرت‌شدن و نافرمانی از امر ولیّ خدا!

زنان بزرگ کرده طاعون‌زده خدعهٔ قدرتمندی بودند برای آوار کردن دیوار سست ایمانِ عده‌ای که معلوم نبود اصلاً ایمان آورده بودند یا طمع‌ی در کارشان بود.

آنان که دل در گرو بی‌عفتی داشتند، گناه را بر ولیّ خدا ترجیح دادند و انگشت در گوش نهادند تا صدای استغاثه‌اش را نشنوند!

کار که از کار گذشت، سستی گناه بیرون رفت و ذلت نافرمانی و دلهره از آنچه پیش خواهد آمد، بر دل‌ها چیره و سرگردانی در بیابان، همان «تیه» معروف آغاز شد و اجازهٔ ورود به بیت‌المقدس به تأخیر افتاد.

سال‌ها گذشت و صدای توبه‌ها و انابه‌ها بالاخره به درگاه الهی رسید. دستور آمد: «باشد، قبول! داخل شوید و از هرچه می‌خواهید،



تناول کنید؛ ولی تنها شرطش این است که هنگام ورود سجده کنید و بگوئید ﴿حِطَّةٌ﴾ آن وقت خدا گناه شما را می‌آمرزد و به شما پاداش نیز می‌دهد...»^۲

معامله نیکی بود و همه‌اش به سود خطاکاران بنی‌اسرائیل. پذیرفتند؛ آخر از سرگردانی خسته شده بودند؛ ولی موقع ورودشان تمثال زیبایی مشاهده کردند. به آن‌ها گفتند که این‌ها محمد و علی هستند، آخرین پیامبر خدا و جانشین او. به محبت ایشان توبه کنید و به عظمت پروردگارتان سجده کنید.

بعضی دل‌ها همسو شد با محبت آن‌ها و بسیاری از دل‌های خطاکار کفر خود را آشکار کردند. در میان دل‌هایشان حسد به مقام اهل بیت علیهم‌السلام ایجاد شد و... آخر آن‌ها پیروان واقعی پدرشان ابلیس بودند!

سجده که نکردند؛ ولی سرشان را ریاکارانه خم کردند و به‌جای اینکه بگویند ﴿حِطَّةٌ﴾، تکرار می‌کردند: «حنطة». چه تصادفی! ﴿حِطَّةٌ﴾ تکبرشان را بر هم می‌زد و حنطة، به‌معنای گندم، همان دنیایی بود که به‌خاطرش آخرتشان را فروختند. می‌گفتند: «حنطة، حنطة...» و نافرمانی کردند و نفاقشان را بروز دادند.^۳

چقدر این داستان، انسان را یاد کربلا می‌اندازد و نفاق و دشمنی! یاد لحظه‌ای که حسین علیه‌السلام در میان حرامیان فریاد زد تا او را بشناسند؛ ولی درعوض، دشمنی‌هایشان بیشتر شد و حنطة‌گویان در پی گندم ری، نه جاهلانه، بلکه مغرضانه، دین را به دنیایشان فروختند.

حالا مولای من، با خودم می‌گویم چه زیباست کلام خدا که سرتاسر آن مدح شماسست و ذمّ دشمنانتان و اول تا آخرش دعوت به اطاعت

۱. «گناهان ما را بریز.»

۲. نک: بقره، ۵۸.

۳. نک: منسوب به حسن بن علی العسکری، التفسیر المنسوب إلى الإمام ابی محمد الحسن بن علی العسکری علیه‌السلام، ص ۲۵۹ و ۲۶۰.



از ولیّ خداست: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^۱

شما خود در زیارت جامعه فرموده‌اید: «وَالْبَابُ الْمُبْتَلَى بِهِ النَّاسُ.»
(و آن درگاهی است که مردم به آن آزموده می‌شوند.)

آری! باب رحمت، باب نعمت، باب تقوا، باب توحید، باب علم و ابواب بی‌شمار عنایات الهی شما هستید که مردم به واسطه شما و محبت و ولایتان آزمایش می‌شوند.

جدتان رسول خدا ﷺ فرموده‌اند: «اهل بیت من، به منزله باب حطه بنی اسرائیل هستند که هرکس از آن داخل شد، مؤمن بود و هرکس از آن خارج شد، کافر بود...»^۲

اینک در محضر پدرتان علی بن موسی الرضا علیه السلام به عظمت پروردگارم، بر آستانه حرم مطهر ایشان بوسه می‌زنم و دامن لطف و احسانتان را چنگ می‌زنم و جامعه می‌خوانم:

ای باب حطه! ای باب ریزش گناهان! «يَا وَلِيَّ اللَّهِ إِنَّ بَيْنِي وَ بَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ذُنُوبًا لَا يَأْتِي عَلَيْهَا إِلَّا رِضَاكُمْ»^۳

دل‌م می‌خواهد تا آخرین نفس، در حال سجده «حِطَّة حِطَّة» بگویم تا دست مرا بگیرید و نکند چشم و دل‌م را «حنطه» دنیا طلبی پر کند!

۱. نساء، ۵۹.

۲. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۷۵.

۳. محمدبن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۶؛ عباس قمی، مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره.



ناقصه‌ها و نابخردی‌ها!

با هیجان به خانه برگشت. قلبش تندتند می‌زد و آنچه دیده بود، در او اثر بسیاری گذاشته بود. معلم فرزندش در خانه مشغول تدریس بود. زرافه به او شک کرده و گمان برده بود که او شیعه است و تقیه می‌کند؛ پس بهتر بود واقعه را با او در میان بگذارد.

ساعتی پیش، امام‌هادی علیه السلام را در جمع عده‌ای از بزرگان قصر خلیفه عباسی، متوکل، دیده بود؛ در حالی که خلیفه بر اسب سوار بود و امام پای پیاده مشایعت می‌فرمودند و در اثر گرمای هوا عرق از سر و روی نازنینشان سرازیر بود! خودش را به امام رسانده و پس از سلام، پرسیده بود که چرا امام خود را به سختی انداخته است و امام هم با خشم پاسخ او را چنین داده بودند: «خدا لعنت کند دشمن ما را! غرض او از این کار، کوچک کردن من است؛ اما بدان که ذره‌ای از ناخن امام نزد خدای تعالی گرمی‌تر است از ناقه صالح و فرزند او.» معلم با حیرت به او گفت:

اگر چنین باشد که گفتی، پس تو به فکر خودت باش؛



چراکه متوکل سه روز دیگر هلاک خواهد شد. نکند تو به سبب نسبتی که با او داری، آسیب ببینی! حق تعالی در داستان قوم صالح فرموده است: ﴿مَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ﴾^۱ و آن قوم بعد از پی کردن ناقه، پس از سه روز هلاک شدند.

زرآفه معلم شیعه را اخراج کرد؛ ولی جانب احتیاط را رعایت کرد. مال و ثروت خود را پنهان کرد و در انتظار وعده امام نشست؛ تا اینکه پس از سه روز، منتصر، فرزند متوکل، به کمک عده‌ای از غلامان وارد قصر شد و پدرش متوکل را به درک واصل کرد.^۲

آری، آن کس که از طریق شما برگشت، از دین خدا خارج شد و هرکس ملازم امر شما بود، به مقصد رسید و هرکس در حق شما مقصر شد، محو و باطل شد: «فَالزَّاعِبُ عَنْكُمْ مَارِقٌ وَاللَّازِمُ لَكُمْ لَاحِقٌ وَالْمَقْصُرُ فِي حَقِّكُمْ زَاهِقٌ».^۳

۱. هود، ۶۵.

۲. نک: محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۰، ص ۱۹۲ و ۱۹۳.

۳. محمدبن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۲؛ عباس قمی، مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره.



معجزه در جدول شعبده

تازه از هندوستان آمده بود. اسرار و رموز شعبده را خوب می دانست و مهارت بسیاری کسب کرده بود. نمایش هایش برای متوکل جذاب و شیرین بود. می توانست اشیا را غیب کند یا به حرکت درآورد. چشم های دشمن خدا غرق در شادی شیطانی اش، لحظه ای را می دید که به کمک این شعبده باز هندی، علی بن محمد علیه السلام در پیش حضار سرافکنده و کوچک شود.

مجلس شام آن شب چقدر برایش دل پذیر و دیدنی می شد. کنیزانش سفره با عظمتی را گسترده و غلامان دیس های بزرگ خوراک و میوه را در میان آن گذاشتند.

در اطراف سفره، برای هریک از میهمانان، تشکی مهیا شد و پستی نرمی که روی آن را رواندازی از پارچه زربافت انداخته بودند، با تصویر یک شیر درنده که در تاروپود پارچه تنیده شده بود. در مقابل هر نفر، ظرف هایی قیمتی با طراحی های زیبا و خیره کننده و ظروف نقره و طلا با تکه های نان تازه بود.

میهمانان متوکل هر کدام در جای خود قرار گرفتند.

امام مثل همیشه باوقار و آرام، در سکوتی آشنا وارد شدند و در



برابر احترام حاضران در جای خود نشستند.

چشم و ابروی متوکل به شیطنت می‌جنبید و با اشاره، امام را نشان می‌داد تا شعبده‌باز را متوجه منظور پلید خود کند؛ آنگاه با خوش رویی همه را دعوت کرد تا طعام را میل کنند.

امام دستشان را به سمت تکه‌ای نان بردند؛ اما شعبده‌باز با ترفندی نان را به پرواز درآورد. صدای خنده حاضران بلند شد. بار دیگر امام دست به سمت نان بردند و دوباره آن شوخی جهنمی تکرار شد.

رحمت امام بر غضبشان سبقت گرفت و باز چشم پوشیدند و دست به‌سوی نان دراز کردند و برای بار سوم نان به آسمان پرید و خنده حاضران بلندتر شد.

امام لحظه‌ای مکث فرمودند و به تصویر شیر روی پستی نگاهی انداختند. دست بر تصویر کشیدند و تنها یک کلمه فرمودند: «بگیر این دشمن خدا را!»

لحظه‌ای مثل برق و باد بر حاضران وحشت‌زده گذشت. وقتی شیر درنده نعره‌زنان به میان پرید و در چشم‌برهم‌زدنی شعبده‌باز را بلعید، همگان ناله وحشت سر می‌دادند و نفهمیدند چه زمانی گذشت؛ ولی حالا شیر دوباره عکسی بی‌جان شده بود!

امام از جای برخاستند و قصد خروج از مجلس حرامیان کردند که صدای ملتزمانه متوکل بلند شد: «خواهش می‌کنم یابن‌رسول‌الله، این مرد را برگردان!»

امام ایستادند تا پاسخش را بگویند: «وَاللَّهِ لَا تَرَىٰ بَعْدَهَا أُتْسَلُّطُ أَعْدَاءَ اللَّهِ عَلَىٰ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ؟» (به خدا قسم، دیگر او را نخواهی دید. آیا دشمنان خدا را بر دوستان او مسلط می‌کنی؟!)

وای بر کسانی که در هتک حرمت فرزندان رسول خدا ﷺ با دشمنان هم‌کاسه شوند!

آری، مولای من، خداوند شما را به شریف‌ترین جایگاه گرامیان و



والا ترین منازل مقربان و رفیع ترین درجات پیغمبران می‌رساند. این جایگاهی است که کسی به آن راه نخواهد یافت:

فَبَلَغَ اللَّهُ بِكُمْ أَشْرَفَ مَحَلِّ الْمُكْرَمِينَ وَ أَعْلَىٰ مَنَازِلِ الْمُقَرَّبِينَ
وَ أَرْفَعَ دَرَجَاتِ الْمُرْسَلِينَ حَيْثُ لَا يَلْحَقُهُ لَاحِقٌ وَ لَا يَفُوقُهُ
فَائِزٌ وَ لَا يَسْبِقُهُ سَابِقٌ وَ لَا يَطْمَعُ فِي إِدْرَاكِهِ طَامِعٌ حَتَّى
لَا يَبْقَىٰ مَلَكٌ مُّقَرَّبٌ وَ لَا نَبِيٌّ مُّرْسَلٌ وَ لَا صِدِّيقٌ وَ لَا شَهِيدٌ
وَ لَا عَالِمٌ وَ لَا جَاهِلٌ وَ لَا دَنِيٌّ وَ لَا فَاضِلٌ وَ لَا مُؤْمِنٌ صَالِحٌ
وَ لَا فَاجِرٌ طَالِحٌ وَ لَا جَبَّارٌ عَنِيدٌ وَ لَا شَيْطَانٌ مَّرِيدٌ وَ لَا خَلْقٌ
فِيمَا بَيْنَ ذَلِكَ شَهِيدٌ إِلَّا عَرَفَهُمْ جَلَالُهُ أَمْرُكُمْ...^۱

۱. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۳؛
عباس قمی، مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره.



در مقابل حرف جز نکالناشت!

چه سروصدایی است! صدای هیاهوی دنیا و دنیاپرستی حواسمان را پرت کرده است. اصلاً نمی‌توانیم حرف حق را بشنویم. خودم را می‌گویم. چقدر شلوغ شده‌ام!

ظلم و ستم عربده می‌کشد. نفس به این‌وآن اشاره می‌کند. فقر طنابش را محکم می‌کشد و شیطان با صدای بلند می‌خندد. صدای موسیقی دجال‌ها هم لحظه‌ای آرام‌وقرار ندارد. آن‌قدر شلوغی روز فشار آورده است که شب‌ها خسته از قیل‌وقال آن، صدای خواب‌گوشمان را پر می‌کند و روانداز غفلت نمی‌گذارد حتی دقیقه‌ای صدای مناجات مولایمان را بشنویم! دوست دارم فریاد بکشم: «ساکت باشید! مؤدب باشید! این صداها مانع است که بشنوم مولایم چه می‌گوید!»

در میان یکی از کاخ‌های مشبک و نورگیر متوکل، پرنندگان رنگارنگ و متنوعش آن‌قدر می‌خواندند و جنب‌وجوش داشتند که سروصدایشان نمی‌گذاشت صدای حاضران به گوش هم برسد. کبک‌های متوکل در میان کاخ آزاد بودند و مدام با هم کلنجار می‌رفتند و متوکل با دیدن آن‌ها غرق شادی‌های مستانه‌اش می‌شد.



متوکل آن روز امام را به قصر دعوت کرده بود و مثل همیشه تصمیم داشت حرمت حضرت را بشکند. با خودش می گفت: «علی بن محمد را مجبور می کنم سخن بگویند و این سروصدا باعث می شود کسی صدای او را نشنود.» آن وقت او شادمان می شد از بی توجهی حاضران به امام!

پرده در ورودی کنار رفت. امام پا به درون سرای پرندگان نهادند. همه به احترام امام بی اختیار برخاستند. کبک ها که گرم کشتی گرفتن با هم بودند، به گوشه ای رفتند و سر در لاک خود کردند و بی حرکت ماندند؛ انگار مریض شده باشند یا اصلاً مرده باشند!

آن همه پرندۀ زیبا و آوازخوان منقار بستند. سکوت همه جا را گرفت. حالا دیگر صدای نفس های خشمگین متوکل هم شنیده می شد. ساعتی در محضر امام گذشت. نگاه متوکل، با اضطراب و خشم، قفس های بزرگ پرندگان را می پایید و گاه کبک هایش را.

وقتی امام از کاخ خارج شدند، دوباره سروصدا از قفس ها بلند شد و کبک ها بازی شان را از سر گرفتند...^۱

پرنده های متوکل، برخلاف صاحب ابلیس صفتشان، به مقام اهل بیت علیهم السلام بی اعتقاد نبودند؛ یعنی می دانستند در برابر معصوم نباید عرض اندام کرد و نظر داد. آن ها حتی بهتر از ما معتقدان درک می کردند که در برابر امام، چون و چرا معنا ندارد و بدون اذن نباید حرف زد.

«فَمَا أَخْلَىٰ أَسْمَاءُكُمْ وَأَكْرَمَ أَنْفُسَكُمْ وَأَعْظَمَ شَأْنَكُمْ وَأَجَلَّ خَطَرَكُمْ وَ أَوْفَىٰ عَهْدَكُمْ كَلَامُكُمْ نُورٌ وَ أَمْرُكُمْ رُشْدٌ وَ وَصِيَّتُكُمْ التَّقْوَىٰ وَ فِعْلُكُمْ الْخَيْرُ...»^۲

۱. نک: محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۰، ص ۱۴۸ و ۱۴۹.

۲. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۶؛ عباس قمی، مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره.



سپاهی املائی

لشکر امام! ترس، اضطراب، نگرانی، خشم، دشمنی،...!
وقتی حقی را به ناحق غصب کرده باشی و صاحبش را بشناسی،
مضطرب می‌شوی که: «او در چه فکری است؟» به‌خصوص اگر
بدانی صاحب حق، صاحب قدرت الهی است، آن‌وقت هر شب و
هر روز به ترس و نگرانی می‌گذرد که نکند روزی تو را از روی تخت
حکم‌فرمایی‌ات که تو و تمام گذشتگان و اجدادت غاصب آن بوده‌اید،
پایین بکشد!

خشمگین بود و شراره‌های آتش دشمنی‌اش را نمی‌توانست
پنهان کند. این آتش آخر دامن‌گیرش می‌شد. باید کاری می‌کرد تا
خیالش از او راحت شود.

نگاهش افتاد به سربازانی که خبردار ایستاده بودند. او لشکر عظیم
و قدرتمندی داشت که شمارش افرادش کار آسانی نبود.

همین است! باید در مکانی، از سپاهش سان ببیند، آن‌هم با
همراهی علی بن محمد علیه السلام. او باید به امام‌های علیهم السلام لشکرش را



نشان بدهد تا نکند در سر، خیال قیام و پس گرفتن حق را بپروارند. همه را در یکی از بیابان‌های نزدیک به سامرا جمع کرد. به همه دستور داد توبرهٔ اسب خود را پر از گل سرخ کنند و روی هم بریزند. تلّی آماده شد از توبره‌های نودهزار مرد جنگی‌اش؛ آن وقت تمام سپاهش را در برابر خود دید.

گویی ابلیس به لشکرش می‌نگرد. بادی به غیغب انداخت و از تلّ بالا رفت. تا چشم کار می‌کرد، لشکر خبردار و مطیع ایستاده بودند. خوب اطراف را نگریست. کیفش کوک بود و با خود می‌گفت: «چه کسی توان مقابله با لشکر تو را دارد متوکل!»

آن وقت رو کرد به سمت علی بن محمد الهادی علیه السلام. با تکبر، نگاهی به چهرهٔ آرام امام افکند و از امام دعوت کرد روی تلّ بایند. - می‌بینید... این لشکر آماده و فراوان ماست، چشمگیر و خارج از شمارش!

امام حرف او را قطع کردند: «می‌خواهی لشکر مرا نیز ببینی؟» هیبت امام لرزه بر اندامش انداخته بود. سخت خودش را حفظ می‌کرد. باید پاسخ امام را می‌داد. چاره‌ای نداشت که بگوید: «بله، نشانم بدهید.»

حضرت محکم، ولی آرام فرمودند: «پس تماشا کن.» همین جملهٔ امام کافی بود که متوکل حیران و بهت‌زده حتی نتواند چشم برهم بگذارد و آب دهانش را فرو دهد. دیگر چشم‌هایش لشکر خودش را نمی‌دید؛ در عوض آسمان و زمین دورتادورش پر شده بود از سپاهی عظیم، مسلح، خشمگین و آمادهٔ اطاعت از امام. این‌ها ملک بودند! سپاه امام!

ترس بود یا حیرت؟! هرچه بود، متوکل را از بالای تلّ به زمین افکند و مدتی از هیبت اقتدار امام بیهوش بود.

به هوش که آمد، صدای امام را می‌شنید: «...ارادهٔ ما بر این است که به دنیای تو کار نداشته باشیم. اگر گمانت بر این است که بر تو



خروج می‌کنیم، خطا کرده‌ای...!»^۱

ترسش بیش از پیش شده بود و دشمنی‌اش هم. دشمنان خدا با دیدن معجزات و کرامات، آتش حسدشان برافروخته‌تر می‌شود؛ برای همین شیطان را به یاری می‌طلبند.

آری، هرکس شما را مولای خود دانست، خدا را مولای خویش قرار داده و هرکه شما را دشمن خود دانست، خدا را دشمن دانسته و هرکه شما را دوست داشت، خدا را دوست داشته و کسی که به شما کینه ورزید، به خدا خشم و کینه ورزیده است: «مَنْ وَالَاكُمْ فَقَدْ وَالَى اللَّهَ وَ مَنْ عَادَاكُمْ فَقَدْ عَادَى اللَّهَ وَ مَنْ أَحَبَّكُمْ فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ وَ مَنْ أَبْغَضَكُمْ فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ وَ مَنْ اعْتَصَمَ بِكُمْ فَقَدْ اعْتَصَمَ بِاللَّهِ.»^۲

۱. نک: محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۰، ص ۱۵۵.

۲. محمدبن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۳؛ عباس قمی، مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره.



بِهَشْتِ مِهْرِ نَبَا بِيغُولَه

از ابراهیم بن عباس به علی بن محمد النقی که درود خدا
بر او باد!

حضرت خلیفه، متوکل عباسی، مشتاق ملاقات شماست
و می‌خواهند چنانچه برای شما دشوار نباشد، به سامرا
بیایید، با خدم و حشم و اهل بیت علیهم‌السلام خود، به همراهی
هر که شما بخواهید و هروقت که شما بخواهید. نیز
یحیی بن هرثمه را به خدمتتان فرستادیم تا در راه، خدمت
شما کند و مطیع امرتان باشد. بدانید که هیچ کس از
نزدیکان خلیفه نزد او، از شما گرامی‌تر نیست و این نهایت
لطف و مهربانی است که به شما دارد...^۱

حالا چند روزی از ورود امام به سامرا می‌گذشت و اثری از آن همه
اشتیاق و لطف نبود. به دستور خلیفه، پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله را با
اهل و عیال و خویشان در کاروان‌سرای سکونت داده بودند که بیشتر
شبیه بیغوله بود. دیدن این منظره برای صالح سخت می‌آمد. زیر لب،
متوکل را لعنت می‌کرد و دلش از حال و روز امام آشوب بود.... چاره‌ای
نداشت، جز اینکه حالش را به امام بگوید.

۱. نک: محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۵۰۱ و ۵۰۲.



سجاده عبادت آقايش پهن بود و مولایش مشغول رازونياز، با همان چهره آرام و دلربای همیشه که هیبتش، دوست و دشمن را به احترام وامی داشت.

منتظر شد تا امام نماز را سلام دهد و بعد با ایشان درباره دلخوری‌هایش صحبت کند. نگاه مهربان امام به او جرئت داد: «مولای من، این ظالم تمام تلاشش را کرده است تا نورتان را خاموش کند و یاد شما را هم از میان مؤمنان بردارد. حال، شما را در این خرابه سکونت داده تا...!»

- ای صالح بن سعید، گمان می‌کنی این کار او شأن ما را کم می‌کند؟ نمی‌دانی کسی را که خدا بالا برد، با این چیزها پست نمی‌شود؟! آن وقت چهره زیبای امام درخشید و ضمن اشاره به اطراف ادامه دادند: «هرجا که باشیم، این‌ها برای ما مهیاست.»

صالح مبهوت از آنچه می‌دید، سرش را به اطراف کاروان‌سرا می‌چرخاند. حالا دیگر او در میان باغی از باغ‌های بهشت، خودش را کنار مولایش می‌دید. پزندگان رنگارنگی بر شاخه‌های درختان زیبا می‌خواندند و نهرها جاری بود و کنیزان و غلامان در برابر مولایش دست‌برسینه ایستاده بودند و چه جلال و شوکتی داشتند و چه نسیمی می‌وزید.^۱

آری! بهشت، ولایت امام عليه السلام است و دوزخ، جدایی از او؛ پس هرکه از شما پیروی کرد، در بهشت ابد منزل یافت: «مَنْ اتَّبَعَكُمْ فَأَلْجَأَهُ مَأْوَاهُ وَ مَنْ خَالَفَكُمْ فَأَلْتَارُ مَثْوَاهُ وَ مَنْ جَحَدَكُمْ كَافِرٌ وَ مَنْ حَارَبَكُمْ مُشْرِكٌ وَ مَنْ رَدَّ عَلَيْكُمْ فِي أَسْفَلِ دَرَكٍ مِنَ الْجَحِيمِ...»^۲ آن‌که با شما با هر وسیله، اعم از دست و زبان و دل و قلم مخالفت کند، بد جایگاهی برای خود برگزیده است و خوشا به حال آنان که مطیع محض شمايند!

۱. نک: محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۴۹۸.

۲. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۳؛ عباس قمی، مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره.



جزء ای که این گشت روضه امامزاده ها

جگرشان در اثر زهر معتمد عباسی می سوخت. در بستر افتاده بودند و در انتظار زیارت جدشان، رسول خدا صلی الله علیه و آله، به سر می بردند. گاه بعضی از شیعیان به هر طریقی که برایشان ممکن بود، به دیدار امام می آمدند و با چشم های گریان باز می گشتند. باز هم زهر جور و ستم و دشمنی با آل محمد صلی الله علیه و آله معصوم دیگری را از میان مردم می بُرد! و قدرشناسی از مقام امام، دل شیعیان خالص را به درد می آورد. گویی مصیبت تمامی نداشت برای محبان فاطمه علیها السلام!

آبادعامه هم ساعتی بالای سر امامش نشست و برای غربت مولایش گریست. می خواست برخیزد و برای مرخص شدن از محضر حضرتش اذن بگیرد که امام اشاره فرمودند بنشینند. سرش را نزدیک آورد و گفت: «جان دلم مولایم! بفرمایید.»

حضرت آرام و به سختی فرمودند: «ای آبادعامه، به سبب این عیادت، حقی بر من یافتی. می خواهی با حدیثی تو را مسرور سازم؟» قلبش در اثر غربت مولایش و اشتیاق شنیدن کلامش درهم



فشرده شد: «جانم به فدایتان ای فرزند رسول خدا! به راستی که من نیازمند چنین مرحمتی هستم.»
حضرت فرمودند:

پدرم امام جواد علیه السلام از پدرشان امام رضا علیه السلام، آن حضرت از پدرشان امام کاظم علیه السلام، ایشان از پدرشان امام صادق علیه السلام، آن حضرت از پدرشان امام سجاد علیه السلام، آن حضرت از پدرشان امام حسین علیه السلام و آن حضرت نیز از پدرشان امیرالمؤمنین علیه السلام نقل فرمودند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «یا علی، بنویس.»
امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کردند: «چه بنویسم؟»

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «بنویس: ﴿بسم الله الرحمن الرحیم﴾ ایمان چیزی است که در دل ها استوار شود و اعمال و رفتار شخص، آن را تصدیق کند و اسلام آن است که فقط بر زبان جاری شود و به سبب آن ازدواج حلال شود.»

صدای ابداعمه از شوق می لرزید: «ای فرزند رسول خدا، مانده ام کدامیک نیکوتر است: این حدیث یا سلسله سند نورانی آن؟»
امام هادی علیه السلام فرمودند: «همانا این صحیفه ای است به خط مبارک علی بن ابی طالب علیه السلام و املاي رسول خدا صلی الله علیه و آله که برای خاندان ما از بزرگ به کوچک، به یادگار مانده است...»^۱

اکنون کنار بستر مولای مسموم خود، روضه خوان می شویم، با این چند عبارت کوتاه:

آه، ای مولای من!

آن روز که متوکل ملعون در کاخ، به هتک حرمت، جام شراب

۱. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۰، ص ۲۰۸؛ سیداحمد مستنبط، قطره ای از

دریای فضائل اهل بیت علیهم السلام، ج ۲، ص ۷۳۳ و ۷۳۴.



را تعارف‌تان کرد تا به مقام امامت و ولایت و طهارت شما جسارت کرده باشد، با غربت فرمودید: «وَاللَّهِ مَا يُخَامِرُ لَحْمِي وَدَمِي...»^۱ (به‌خدا قسم، هرگز گوشت و خونم با چنین چیزی آمیخته نشد....). شاید آن روز زیر لب، روضه‌خوان جدتان حسین علیه السلام بودید و به‌یاد آوردید وقتی را که در برابر اسیران خاندانش و کودکان خسته و داغ‌دیده و تازیانه‌خورده و در برابر رقیه سه‌ساله‌اش، سر غرق خاک و خونش را درون تشت در برابر یزید ملعون قرار دادند و او شراب می‌خورد و با خیزران جولان می‌داد و...!

ای کاش، روایت ضربات خیزران حقیقت نداشت!

ای کاش، ماجرای سرِ ولی خدا و شراب حقیقت نداشت!

ای کاش، خرابه و رقیه و دندان‌های شکسته حقیقت نداشت...!^۲
 «بِأَبِي أَنْتُمْ وَ أُمِّي وَ نَفْسِي كَيْفَ أَصِفُ حُسْنَ ثَنَائِكُمْ وَ أَحْصِي جَمِيلَ بَلَائِكُمْ وَ بِكُمْ أَخْرَجَنَا اللَّهُ مِنَ الدُّلِّ وَ فَرَّجَ عَنَّا غَمَرَاتِ الْكُرُوبِ وَ أَنْقَذَنَا مِنْ شَفَا جُرْفِ الْهَلَكَاتِ وَ مِنَ النَّارِ بِأَبِي أَنْتُمْ وَ أُمِّي وَ نَفْسِي...»^۳

۱. نک: محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۰، ص ۲۱۱.

۲. عباس اسماعیلی یزدی، صاحب‌رحمت (تاریخ و سوغنامه حضرت سیدالشهدا علیه السلام)، ص ۷۰۱.

۳. محمدبن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۶؛ عباس قمی، مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره.



کلام آخر

شب تحویل سال امسالمان، چقدر عطر امام‌های علیهم‌السلام را می‌دهد! و چه زیباست که شیعیان نشاط روضهٔ مولا را به شادی کاذب ترجیح دهند.

امسال سفرهٔ کرم امام‌های علیهم‌السلام برایمان گسترده شده است تا با سلام به قلب و جان و جسم مطهرش، سالی پر از برکت و روزی معنوی را از سفرهٔ ایشان برچینیم. این روش اهل کرم است که در شادی و غم، کریمانه می‌بخشند و بی‌چشمداشت می‌بارند: «وَيَكُمُّ يُنَزَّلُ الْغَيْثُ»^۱ (به‌راستی که باران پر نعمت به‌واسطهٔ شما بر ما جاری می‌شود.)

آری، لحظهٔ تحویل سال چشم‌ها مرطوب می‌شود. در حال دعای «يَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ وَ الْأَبْصَارِ» اشکی که مخلوط می‌شود با اشک بر مصائب مولایمان، زیباست.

در کتاب شریف مکیال المکارم دربارهٔ شباهت حجة بن الحسن علیه‌السلام

۱. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۵؛ عباس قمی، مفاتیح الجنان، زیارت جامعه کبیره.



به ائمه اطهار علیهم السلام خواندم: «امام حضرت ابوالحسن علی بن محمد الهادی علیه السلام را هیبتی است که نظیر آن برای هیچ کس نبود؛ به طوری که دشمنان آن حضرت به دلیل آن هیبت و نه از روی دوستی، احترامی به ایشان می گذاشتند که برای احدی آن احترام را قائل نبودند. حضرت حجة بن الحسن رضی الله عنه نیز به ویژه در دل دشمنانشان هیبتی خاص دارند.»^۱

آری، روزی این هیبت دمار از روزگار دشمنان خدا درمی آورد. در این نوشته، از هیبت مولا بارها روایت ذکر شد تا هر بی سروپایی به خودش اجازه جسارت به نام و مقام مولایمان امام علی النقی علیه السلام را ندهد و عاقبت خود را در آتش قهر الهی نظاره گر شود. لعنت خدا بر دشمنان او إلی یوم القیامة و سلام بر دوستان خالص او تا روز وعده داده شده!

۱. سید محمد تقی موسوی اصفهانی، مکیال المکارم، ج ۱، ص ۲۵۳.



کتابنامه

۱. قرآن کریم.
۲. اسماعیلی یزدی، عباس، سحاب رحمت (تاریخ و سوغنامه حضرت سیدالشهداء علیه السلام)، چ ۸، قم: مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۶ ش.
۳. راوندی، سعید بن هبة الله، الدعوات، چ ۱، قم: مدرسه امام مهدی علیه السلام، ۱۴۰۷ ق.
۴. صدوق (شیخ صدوق)، محمد بن علی بن بابویه قمی، أمالی الصدوق، چ ۶، تهران: کتابچی، ۱۳۷۶ ش.
۵. صدوق (شیخ صدوق)، محمد بن علی بن بابویه قمی، من لا یحضره الفقیه، به تحقیق و تصحیح علی اکبر غفاری، چ ۲، ج ۲ و ۴، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۳ ق.
۶. صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد علیه السلام، به تحقیق محسن بن عباس علی، چ ۱، ج ۲، قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ ق.
۷. قمی، شیخ عباس، مفاتیح الجنان، مشهد: بارش، ۱۳۷۹ ش.
۸. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، به تحقیق علی اکبر غفاری و محمد آخوندی، چ ۱، ج ۴، تهران: دارالکتب الإسلامیه، ۱۴۰۷ ق.
۹. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج ۲۶ و ۵۰ و ۷۴ و ۹۲ و ۱۰۸، چ ۲، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق.
۱۰. مستنبط، سید احمد، قطره ای از دریای فضائل اهل بیت علیه السلام، ترجمه محمد حسین رحیمیان، چ ۲، ج ۸، قم: نشر حاذق، ۱۴۲۸ ق.
۱۱. منسوب به حسن بن علی العسکری علیه السلام، التفسیر المنسوب إلى الإمام ابی محمد الحسن بن علی العسکری علیه السلام، به تحقیق مدرسه امام مهدی، قم: مدرسه الإمام المهدی علیه السلام، ۱۴۰۹ ق.
۱۲. موسوی اصفهانی، سید محمد تقی، مکیال المکارم، ترجمه سید مهدی حائری قزوینی، چ ۱، ج ۴، تهران: بدر، ۱۴۱۸ ق.



مسابقه فرهنگی هادی الامم

توضیحات شرکت در مسابقه

- پرسش‌ها از متن موجود طرح شده است و افراد بالای دوازده سال می‌توانند در مسابقه شرکت کنند.
- به روش‌های زیر می‌توانید در مسابقات فرهنگی شرکت کنید:

۱. ارسال پاسخ به سامانه پیامکی ۳۰۰۰۸۰۲۲۲۲

برای این کار، کافی است به ترتیب نام مسابقه و شماره گزینه‌های صحیح پرسش‌ها را به صورت یک عدد پنج رقمی از چپ به راست، همراه با نام و نام خانوادگی خود به سامانه پیامکی ۳۰۰۰۸۰۲۲۲۲ ارسال کنید.
مثال: هادی الامم ۱۲۳۴۲ محمد امین سنجرانی

۲. مراجعه به بخش مسابقات پرتال جامع آستان قدس رضوی، به نشانی: www.razavi.aqr.ir

۳. پاسخ به پرسش‌ها در پاسخ‌نامه: پاسخ‌نامه تکمیل شده را می‌توانید به صندوق‌های مخصوص مستقر در پایگاه‌های اطلاع‌رسانی فرهنگی بیندازید یا به صندوق پستی ۳۵۱-۹۱۷۳۵ ارسال کنید.

- هزینه ارسال پاسخ‌نامه از طریق قرارداد «پست جواب قبول» پرداخت شده است و لازم نیست از پاکت و تمبر استفاده کنید.
- آخرین مهلت شرکت در مسابقه، یک ماه پس از دریافت کتاب است.
- قرعه‌کشی از بین پاسخ‌های کامل و صحیح و به صورت روزانه انجام می‌شود و نتیجه آن نیز از طریق سامانه پیامکی گفته شده به اطلاع برندگان می‌رسد.

تذکر: پیشنهادها و انتقادهای خود را در پیامکی جداگانه ارسال کنید.

تلفن: ۰۵۱ - ۳۲۰۰۲۵۶۹



● **پرسش اول:** بر اساس فرمایش امام صادق علیه السلام در تأویل آیه ۸

سوره مبارکه تکوین، درباره کدام نعمت قطعاً از انسان سؤال پرسیده می‌شود؟

- | | |
|------------|--|
| ۱. فرزندان | ۲. پدر و مادر |
| ۳. جوانی | ۴. ولایت اهل بیت <small>علیهم السلام</small> |

● **پرسش دوم:** طبق این فراز از زیارت جامعه کبیره که می‌فرماید:

«وَالْبَابُ الْمُبْتَلَىٰ بِهِ النَّاسُ» مردم با چه عملی آزموده می‌شوند؟

- | | |
|--|-----------------------|
| ۱. نماز | ۲. صبر بر بلا و مصیبت |
| ۳. ولایت اهل بیت <small>علیهم السلام</small> | ۴. احترام به والدین |

● **پرسش سوم:** امام هادی علیه السلام توسط کدام خلیفه عباسی به

شهادت رسیدند؟

- | | |
|----------------|----------------|
| ۱. معتمد عباسی | ۲. منصور عباسی |
| ۳. مأمون عباسی | ۴. متوکل عباسی |

● **پرسش چهارم:** در کتاب شریف مکیال المکارم درباره شباهت

امام زمان علیه السلام و امام هادی علیه السلام به کدام ویژگی ایشان اشاره شده است؟

- | | |
|-------------------|--------------|
| ۱. مهربانی و رأفت | ۲. هیبت |
| ۳. بخشنده‌گی | ۴. هدایت‌گری |

● **پرسش پنجم:** منظور از «الْغَيْثُ» در عبارت «وَيَكُمُ يُنْزَلُ الْغَيْثُ» کدام

است؟

- | | |
|----------|---------|
| ۱. هدایت | ۲. برکت |
| ۳. باران | ۴. رأفت |

نام و نام خانوادگی: نام پدر:

.....تحصیلات:استان:شہر:

تلفن ثابت باکد شهر: شماره همراه:

۴	۳	۲	۱	گزینه / پرسش
				اول
				دوم
				سوم
				چهارم
				پنجم

ردیف	موضوع	خیلی کم	کم	متوسط	زیاد	خیلی زیاد
۱	میزان رضایت از جذابیت ظاهری (طرح جلد، اندازه و...)					
۲	میزان شیوایی مطالب					
۳	قابلیت فهم مطالب					
۴	میزان جذابیت و تازگی موضوع و مطالب					
۵	میزان تأثیرگذاری و مفید بودن مطالب					
۶	میزان تناسب محتوا با نیاز شما					
۷	میزان تناسب پرسش‌ها با موضوع					
۸	میزان رضایت کلی					

پیشنهادهای و انتقادهای: -----

لیه کاغذ را پس از برش، تا زده و بچسبانید

پست جواب قبول



..... فرستنده:

.....

.....

..... کدپستی:

از این قسمت تا شود

هزینه پستی بر اساس قرارداد شماره ۲۵۱ - ۹۱۷۳۴ پرداخت شده است.

طرف قرارداد: اداره تولیدات فرهنگی آستان قدس رضوی

صندوق پستی: ۳۵۱ - ۹۱۷۳۵